

نگاهی به تاریخ انبیاء در قرآن

خداوند عزت ابراهیم را در چند مرحله آزمون و در همه آن مراحل، ابراهیم خلیل، آزمون را با سرفرازی طی کرد و بدین جهت خداوند او را به امامت و پیشوایی موحدان برگزید...



ابراهیم خلیل (علیه السلام)

1. قرآن مجید می گوید:

(واذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهنّ قال انّی جاعلک للناس اماماً قال و من ذرّتی قال لاینال عهدی الظالمین) بقره/124
خداوند عزت ابراهیم را در چند مرحله آزمون و در همه آن مراحل، ابراهیم خلیل، آزمون را با سرفرازی طی کرد و بدین جهت خداوند او را به امامت و پیشوایی موحدان برگزید. مراحل این آزمون در قرآن مجید روشن شده است. از جمله در سوره زخرف آیه 26 تا 28 می گوید:

(واذ قال ابراهیم لأبيه و قومه انّنی براء ممّا تعبدون. الا الذین فطرنی فانّه سیهدین. وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلّهم یرجعون)

درواقع ابراهیم، یک تنه و (امه واحداً) از همه مشرکان و کافران حتی خاندانش بیزاری جست و از سطوت و شکنجه آنان نهراسید و خداوند این خصیصه را در اعقاب ابراهیم برقرار فرمود، باشد که مشرکان و کافران به حق بازگردند. در این آیه خداوند این خصیصه و خصلت را به عنوان (کلمه) تلقی می کند، و این می رساند که سایر کلمات و آزمایشات الهی از همین نمونه بوده است. بنابراین باید به سایر آیات قرآن پرداخت تا بقیه این کلمات آزمایشی را به دست آورد:

پروردگارا یک تن از نسل خودم را در سرزمین بی آب و علف، نزد خانه با احترامت سکنی دادم. خدایا، تا نماز را برپا دارند. و از جمله قرآن مجید به حکایت از زبان ابراهیم می گوید:

(ربّنا انّی أسکنت من ذرّتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم ربّنا لیقیموا الصلاة)

ابراهیم /37

و این موقعی بود که مأموریت یافت فرزند خود اسماعیل را با مادرش هاجر، در وسط کوههای مکه وانهد و به خدا بسپارد و چنان کرد و این بالاترین مرتبه تسلیم و دومین مرحله آزمون بود که ابراهیم خلیل با سرفرازی رضای خدا را تحصیل کرد. در این زمینه داستانهای جالبی وارد شده است که در تواریخ انبیا و کتب تاریخ و کتاب بحار الانوار جلد 12 می توان ملاحظه کرد.

و از جمله درباره همین فرزند دلبندهش اسماعیل می گوید:

(فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انّی اری فی المنام انّی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ایت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین. فلما أسلما و تله للجبین. ونادیناه أن یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا إنّنا كذلك نجزي المحسنین. ان هذا لهو البلاء المبین)

صافات/103 - 107

و چون بدان جایگاه رسیدند، ابراهیم گفت: ای پسر من در خواب همی بینم که تو را قربانی می کنم. بنگر که نظرت چیست؟ اسماعیل گفت: بدانچه فرمان می یابی عمل کن که به خواست خدا مرا صابر و شکیبیا خواهی یافت. و چون هردو تن تسلیم فرمان شدند و ابراهیم جبین اسماعیل را بر خاک نهاد و ما فریاد زدیم که ای ابراهیم، تو رؤیای خود را تصدیق کردی. ما این چنین نیکوکاران را جایزه می دهیم. و این مراسم آزمایش بزرگی بود که اخلاص و تسلیم آن دو را روشن کرد.

و این در موقعی بود که ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را ساختند و از خدا درخواست کردند که آداب و مناسک حج را به آنان ارائه کند. و خداوند آداب و مناسک حج را به آنان ارائه می کرد و آنان به انجام مراسم آن قیام می نمودند و چون به سعی وادی محسّر رسیدند که در آن جا وارد منی می شوند، ابراهیم به فرزندش اسماعیل گفت، در خواب چنین ارائه نمودند که من باید تو را به عنوان قربانی در راه خدا تقدیم کنم. اسماعیل با جان و دل پذیرفت و هر دو تن تسلیم شدند و ابراهیم صورت اسماعیل را بر خاک نهاد تا او را قربانی کند که خداوند ندا در داد، لازم نیست فرزندت را قربانی کنی، به جای فرزندت این قوچ را قربانی کن. و خداوند گفت: (آزمایشی که نهایت اخلاص و خلّت را بیان کند همین آزمایش است) و بعد از این سه آزمایش به مقام امامت رسید و این منصب در نسل آن سرور برقرار ماند.

و این می رساند که منصب امامت، رتبه خالصان و تسلیم شدگان در برابر اوامر حق است که لحظه ای خدا را فراموش نکنند و به گناه آلوده نشوند و همواره در راه خدا از بذل هستی دریغ نکنند، چونان ابراهیم خلیل که از بذل هستی دریغ نکرد. و این بود ملت حنیف ابراهیم که خداوند گفت:

(فأتبعوا ملّة ابراهیم حنیفاً) آل عمران/95

و از این رو فرمود:

(ومن یرغب عن ملّة ابراهیم الا من سفه نفسه ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین. اذ قال له ربّه اسلم قال اسلمت لربّ العالمین) بقره/131-132

کسی از ملت ابراهیم اعراض نمی کند، مگر آن که خود را سفیه و بی خرد ساخته باشد. ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و در آخرت از صالحان است. چرا که خداوندش گفت: تسلیم باش. گفت: من برای پروردگار جهانیان تسلیم شدم. از این رو به رسول خود گفت: ما به تو اشارت کردیم که از ملت با اعتدال ابراهیم پیروی کن: (ثم اوحینا الیک ان اتبع مله ابراهیم حنیفاً) نحل/123 و نیز فرمود:

(ان اولی الناس بابراهم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا واللّه ولی المؤمنین)
آل عمران /68

وابسته ترین مردم به ابراهیم، آن کسانی هستند که او را پیروی کردند و این پیامبر ما است با سایر مؤمنان. و خداوند سرپرست مؤمنان است.

2. تماس ابراهیم خلیل با عالم وحی به صورت خواب و ارائه حقایق درعالم کشف وشهود بوده است. از جمله، بعد از آن که ابراهیم واسماعیل دیوار کعبه را بالا بردند، ابراهیم خلیل دست به دعا برداشت واسماعیل درکنار او به حال نیایش ایستاد و با هم دعا کردند:

(ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم. ربنا واجعلنا مسلمین لك ومن ذریتنا امة مسلمة و ارننا مناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم) بقره/127.128

بارخدايا زحمات ما را در بنا نهادن خانه ات بپذیر و ما دو تن را در برابر فرمانت پذیرا و با حال تسلیم بدار. از فرزندان ما امتی را پذیرای فرمان خود بساز. و آداب و مناسک ما را به ما ارائه فرما. وبه ما توجه کن که توجهات و رحمت تو فزون است.

ارائه مناسک، جز به صورت تصویر معنی ندارد، و ارائه تصاویر، یا درعالم رؤیا است ویا درحال خلوت کشف و شهود، و ظاهراً درعالم رؤیا بوده است، و لذا در مورد سعی وادی محسّر و قربانی اسماعیل می گوید: (قد صدقت الرؤیا) چنان که شرح اجمالی آن گذشت. نظیر این رؤیا را در فصل بعدی ملاحظه می کنید.

3. قرآن مجید می گوید:

(ولقد اتینا ابراهیم رشده من قبل وکنّا به عالمین. اذ قال لأبیه وقومه ما هذه التماثیل الّتی انتم لها عاکفون...) انبیاء/54-51
ما رشد ابراهیم را از پیش در اختیار او نهادیم و او را می شناختیم، آن موقع که به پدر خود وملت خود گفت، این پیکرها که به عبادت آنها پابند شده اید، چه ارزشی دارند؟

رشد به معنای تمیز و تشخیص است که انسان بتواند سود و زیان و حق و باطل را از هم جدا کند. این رشد فکری و عقلانی از کودکی و آغاز جوانی به ابراهیم عطا شد. و این خود امتیازی بود که ویژه خلیل خدا گشت، آن گاه که ابراهیم، وارد اجتماع شد و قوم و ملت خود را دید که در برابر بتها نیایش می کنند و حاجت می طلبند. واز طرف دیگر می دید که پدرش آزر، نقش آفرین آن بتها و پیکرهای بی جان است. با خود به اندیشه فرو رفت که آیا به واقع نیایش و کرنش در برابر این بتها روا هست؟ آیا وجود این پیکرهای گونه گون ثمری و سود و زیانی متصور هست؟ اگر همه دانشمندان و اندیشمندان معترفند که خالق بشریت، همان خدای آسمانها و زمین است، از چه رومردم در برابر این سنگها و چوبها و فلزات رنگارنگ، سرتعظیم فرود می آورند؟ ویا در برابر افرادی همانند خود که نام سلطان و خدایگان بر خود نهاده اند، کرنش می کنند و تقرب می جویند؟

4. در يك شب تاریک که ابراهیم در این گونه افکار، غوطه ور بود و به ستارگان می اندیشید، کم کم به عالم رؤیا فرورفت و ستاره درخشان را در آسمان تیره و تار مشاهده کرد. با خود اندیشید که پروردگار گیتی باید همین ستاره درخشان باشد که تنها و بی رقیب، تاریکیها را می شکافت و بانور رخشانش دل می برد، ولی لحظاتی بعد که آن ستاره در افق نماند، ابراهیم به خود آمد وگفت: خدای گیتی نمی شاید که رفتنی باشد و جلوه ای زودگذر داشته باشد، چرا که گیتی و جلوه بشریت، پایدارتر از جلوه این ستاره درخشان است.

لحظه ای بعد، فرض ماه را دید که از گوشه افق، ساطع شد و تنها و بی رقیب، همه ستارگان را تحت الشعاع خود ساخت و تاریکیها را شکافته، به فراز آسمان بالا رفت. ابراهیم در عالم رؤیا با خود اندیشید که پروردگار گیتی باید همین ماه تابان باشد که پرتو آن بر ستاره ها و تاریکیها غالب است و لحظه ای بعد که ماه تابان فرونشست، ابراهیم به خود آمد وگفت: اندیشه ما با این مقیاس فکری همواره راه خطا می رود و سراب را آب می پندارد. اگر خدای بشریت، خودش ما را به ذات خود رهنمون نشود، در حیرت و جهالت و سرگشتگی خواهیم ماند.

پس از لحظه ای خورشید رخشان را دید که یکه تاز عرصه آسمان است و پرتو آن آسمان و زمین را روشن و منور کرده است، درعالم رؤیا با خود گفت: این خورشید تابان از همه موجودات آسمانی و زمینی تابنده تر و بزرگ تر است. خدای من باید همین خورشید رخشان باشد. و چون خورشید رخشان نیز غروب کرد، متوجه شد که آن چه در آسمان بشریت و کیهان وجودی بدرخشید، کوچک باشد یا بزرگ، نمی تواند خدای جهان باشد، زیرا همه آنها آمدنی و رفتنی هستند و آنچه رفتنی باشد، نمی تواند رفتنیهای دیگر را ثبات ببخشد. هم از این رو آن گاه که با قوم خود روبرو شد، گفت: من از همه این بتهای بی جان و با جان بیزارم. من آن خدایی را می پرستم و خواهانم، که آسمانها و زمین را شکافت و ماه و خورشید تابان را مسخر کرد.

(و كذلك نری ابراهیم ملکوت السموات والأرض ولیکون من الموقنین. فلما جنّ علیه اللیل رأى کوكباً قال هذا ربی فلما أفل قال لا أحبّ الأفلین) انعام/76-79

بدین صورت مانده آسمانها و زمین را به ابراهیم ارائه کردیم تا فطرت او را بیدار سازیم و فکرت او را رشد و کمال دهیم و تا به یقین ایمان دست یابد. پس چون تاریکی شب او را در آغوش گرفت، ستاره را درخشان دید، گفت: این پروردگار من است و چون

ستاره غروب کرد، گفت: من آفلین را دوست نمی دارم.

پس ما ملکوت آسمانها و زمین را بدون ارائه دادیم، تا بداند آفلان، نقشی در پرورش کائنات ندارند، چرا که خود مسخر خالق آسمانند. و چون به یقین کامل رسید، راه بحث و تحقیق را با قوم و ملت خود باز کرد و گفت: آیا این بتها نیایش شما را می شنوند؟ آیا نفع و ضرری به شما می رسانند؟ آیا نیروی تفکر دارند؟ و آیا زبان سخن گفتن دارند؟ آیا پیکرهای بی جان که خود می تراشید و خود نام خدای جنگ و خدای صلح و نامهای دیگر بر آن می گذارید، شایسته ستایش و عبادت هستند؟ من در اولین فرصت به شما ثابت می کنم که خدایان شما پوشالی هستند و هیچ نفع و ضرری از ناحیه آنان متصور نیست.

پس از آن که ابراهیم خلیل، بیزاری خود را از بتها اعلام کرد، قوم و ملت او با ابراهیم به محاجّه و مشاجره پرداختند که خدایان ما بر حقند و اگر به آنان توهین شود، تو را به درد و بلایی مبتلا می کنند که چاره ای برای آن نباشد. آنان بر اساس همان فلسفه شرك که شمه ای از آن را یادآور شدیم، ابراهیم را تهدید کردند که خدای جهان از بتهای ما حمایت می کند، چنان که تاکنون حمایت کرده است. اگر خداوند جهان از پرستش بتها راضی نباشد، با قدرت قاهره اش ما و بتها را نابود خواهد کرد. پس برحذر باش از آسیبی که از جانب بتها بر تو وارد خواهد شد.

ابراهیم به آنان گفت: ما و شما در هستی خدای جهان که آفریننده عالم و موجودات است، رأی واحدی داریم، منتها من همان خدای جهان و آفریننده گیتی را می پرستم که همه نعمتها از اوست و شما خدای گیتی را و انهاده اید و مجسمه هایی را که به دست خود می تراشید و به دروغ، نامهای بی مسمایی بر آنان می نهید، عبادت می کنید. اگر خدای گیتی خودش دستور داده است که در برابر بتها زانو بزنید، دلیل آن را ارائه کنید. اما شما خود معترفید که این خدایان را با فلسفه فکری خود انتخاب کرده اید و به خواست و میل خود و هر کیفیتی که بخواهید، آنان را عبادت می کنید، پس برای شما نیز معلوم شد که از جانب خدای گیتی فرمانی ندارید که این بتها را عبادت کنید. در این صورت چه کسی باید از عذاب الهی بترسد؟ آیا من باید بترسم که برخدا دروغ نبسته ام و جز خود او را ستایش و پرستش نمی کنم یا شما که بتهای بی جان را به دروغ، نام خدا می دهید و عبادت می کنید؟ آیا نباید شما از خدای گیتی بترسید که برای او رقیب و عدیل می تراشید، و من باید از خدایان پوشالی شما بترسم؟...

(وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم)

انعام / 84-80

این بود حجت ما، که به ابراهیم عنایت کردیم، تا با قوم خود احتجاج کند. ما هر که را بخواهیم به چند درجه بالا می بریم. این را بدان که پروردگار تو کاردان و داناست.

و در يك شب که قوم ابراهیم، خود را برای جشن و شادمانی فردا مهیا می کردند، تا همگان به صحرا بروند، ابراهیم، نظری به آسمان دوخت و با مشاهده ستارگان شب تاب، خاطره آن رؤیای ملکوتی در دلش زنده شد و تصمیم گرفت به پاس آن نعمت بزرگ، مبارزه اصلی را شروع کند و باطن بتها را برملا سازد:

(فطر نظرة في النجوم. فقال اني سقيم) صافات/ 91-90

پس به مردم گفت: من بیمارم و از شرکت در این جشن و شادمانی عمومی محروم خواهم ماند. مردم شهر را ترك گفتند و ابراهیم تبری برداشت و راهی بتخانه شد و همه بتها را شکست و تبر را بر دامن بت بزرگ نهاد، تا مسؤولیت آن را به گردن بت اعظم بگذارد و راه بحث و جدل را در برابر عموم مردم باز کند. و چون مردم به بتخانه بازگشتند تا نیایش دسته جمعی را آغاز کنند، بتهای خود را شکسته و درهم ریخته دیدند و پس از تفحص و گواهی گواهان، معلوم شد که ابراهیم تنها دشمن بتها است که پیش از آن تهدید به خرابکاری کرده است. و چون ابراهیم را به محکمه بردند و در حضور همه به بازجویی پرداختند، پاسخ داد که شاید شکستن بتها کار بت اعظم است که تبر بردست دارد. از خود این بتها بپرسید که آیا ابراهیم شما را به رسوایی انداخته است یا بت اعظم؟

باز پرس محکمه گفت: چگونه از بتها بپرسیم، با آن که بتها سخن نمی گویند؟

ابراهیم بحث اصلی را در برابر تماشاچیان شروع کرد و گفت: پس شما بتهایی را که نفع و ضرری ندارند و هیچ اثری از خود ظاهر نمی سازند، به خدایی گرفته اید. نفرت بر شما و برخدایانتان باد که اندیشه و تفکر نمی کنید... سرانجام ابراهیم را محکوم کردند و خدای ابراهیم، آتش را براو گلستان کرد.

7. داستان رؤیت ستاره و ماه و خورشید و تردید ابراهیم که آیا این خدای گیتی است یا آن؟ در روایات اسلامی به گونه ای دیگر آمده است 2 که شرح آن در تواریخ انبیاء آمده است.

می گویند نمرود با خبر شد که جوانی به دنیا خواهد آمد که زوال ملک و آیین او به دست او صورت خواهد گرفت. نمرود، فرمود تا نوزادان پسر کشته شوند و لذا مادر ابراهیم فرزند خود را در غاری خارج شهر، دور از اطلاع همگان زایید و پرورش داد، تا نوجوانی شد و در يك شب که برای اولین بار از غار خارج شد و ستاره ماه و خورشید را نگریست، به تردید افتاد که آیا خدای من ماه است یا خورشید، و با افول ماه و خورشید به توحید ربوبی معترف و آشنا گشت.

این داستان به این منظور خلق شده است تا مسأله رؤیت ستاره ماه و خورشید را برای اولین بار توجیه کند، اما در همه تواریخ و سیره ها و در همه تفاسیر و روایات مسطور است و به قطعیت پیوسته است که نمرود، ابراهیم را از زادگاهش اخراج کرد و ابراهیم و لوط با خاندانش نینوا را پشت سر نهاده به شام و فلسطین مهاجرت کردند. نه سلطنت و قدرت نمرود به دست ابراهیم زایل شد و نه مردم از دین خود دست برداشته و به توحید گراییدند.

واقعی همان است که قرآن مجید در میان نهاده و به صراحت می گوید: (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والأرض) و این

ارائه مانند سایر موارد، درعالم رؤیا صورت گرفته است وگرنه ستاره و ماه و خورشید هرشب و روز طالع می شوند و هزاران سال است که تکرار می شود، نه افولی در میان است و نه غروبی، جز آن که در نقطه ای طالع است و در نقطه ای دیگر شارق و در نقطه دیگر غارب، و این نسل بشریت است که مانند کاروانی می آید و می رود و جز با اندیشه صحیح و عبرت اصیل، نمی تواند با حقائق پشت پرده آشنا گردد.

8. ابراهیم خلیل، نه تنها با بت‌های بی جان مبارزه می کرد، بلکه با بت‌های جاندار، از قبیل شاهان و سلاطین که خود را خدایگان مردم و مربی و رهبر جامعه خود می دانستند، نیز مبارزه می کرد. از جمله قرآن مجید می گوید:

(ألم تر الى الذی حاجّ ابراهیم فی ربّه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهیم ربّی الذی یحیی و یمیت قال أنا أحيی و أمیت قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر والله لایهدی القوم الظالمین) بقره/ 258
آیا ندیدی آن مرد با ابراهیم خلیل چسان محاجه و استدلال کرد، از آن رو که مغرور شده بود به پادشاهی و قدرتی که خدا به او عنایت کرده بود. ابراهیم به او گفت پروردگار من خدایی است که زنده می کند و می میراند. آن مرد گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: اما خداوند خورشید را از مشرق برمی آورد، تو آن را از مغرب برآور. آن مرد کافر مبهوت مانده و محکوم شد. خداوند، مردمان ستمگر و سیه کار را هدایت نخواهد کرد.

پس از آن که ابراهیم را به آتش افکندند و آتش براو سرد و گلستان شد، براساس يك سنت قدیمی، ابراهیم را از کشته شدن معاف کردند و به خاطر این کرامت شایگان، نمرود، شاه بابل و نینوا خواستار شد تا ابراهیم را ببیند و چون بر دربار او وارد شد، نمرود از او پرسید: خدای تو کیست؟ و ابراهیم فرصت را غنیمت شمرد و گفت: پروردگار من آن کسی است که مرگ و زندگی می بخشد. نمرود گفت: این کار از من نیز ساخته است. من نیز زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم به او گفت خدای من خورشید را از مشرق طالع می کند، تو اگر می توانی خورشید را از مغرب طالع کن، و نمرود، درمانده و مبهوت ماند.

9. قرآن مجید، در این داستان، از نمرود یاد نمی کند، از این رو امکان دارد که این محاجه و مشاجره در سرزمین دیگر، غیر از زادگاهش صورت گرفته باشد و روی سخن با سایر سلاطین و حکمرانان منطقه باشد. روی هم رفته، از آیه مزبور، استفاده نمی شود که آن پادشاه، مدعی ربوبیت و الوهیت بوده باشد، زیرا همه آن مردم، بت پرست و مشرک بوده اند، حتی نمرود هم برای خود خدایی برگزیده بود، منتهی پادشاهی زمین را نیز عطا خدایان می دانستند و فرّه ایزدی خدایگان که برای نظم و انتظام مردم به آنان داده شده بود. و علت این مشاجره ابراهیم و نمرود که به این صورت آغاز می شود، آن است که ابراهیم خلیل، خدای واقعی را عبادت می کرد، و خدای واقعی او را از آتش نجات بخشیده بود، و لذا سؤال و جواب از این جا شروع شد که خدای تو کیست؟ و در پایان با منکوب شدن نمرود خاتمه یافت.

برخی از مفسران، داستان ستاره و ماه و خورشید را به گونه دیگری تفسیر کرده اند و می گویند: هنگامی که ابراهیم از بابل به شام مهاجرت کرد، با مردم ستاره پرست روبرو شد و برای احتجاج با آنان بود که می گفت: این ستاره خدای من است. و این ماه خدای من است. این خورشید خدای من است. این تفسیر، علاوه بر آن که با همه روایات اسلامی و روایات یهود و همه تفاسیر اسلامی مخالفت دارد، با اشکالات زیادی روبرو است:

اولاً، آیات شریفه صراحت دارد که این مسائل در زادگاه او رخ داده است: (فلما أفلت قال یا قوم انّی برئ ممّا تشرکون) و خطاب او به ملت او صورت گرفته است.

ثانیاً، اگر ابراهیم به خاطر مردم ستاره پرست بگوید: (هذا ربّی) و پس از غروب ستاره گفته باشد (لا احبّ الاقلین)، قهرآ ستاره پرستان به او می گفتند که این ستاره غروب ندارد، بلکه از چشم ما نماند و دوباره فردا شب طلوع می کند و هم چنین در باره ماه و خورشید که به گونه متناوب میلیونها سال است که طلوع و غروب دارند، ولی معدوم نمی شوند.
11. قرآن مجید می گوید:

(واتخذ الله ابراهیم خلیلاً) نساء/124

درباره این خلّت، وجوهی گفته اند که از آراء شخصی مفسران ناشی شده است، گرچه برخی به صورت حدیث ارائه می شود. این آراء همه عامیانه و مبتذل است و احادیث آن کاملاً متناقض است.³
آنچه قرآن مطرح می کند، مسئله تسلیم است. خداوند عزت می گوید:

(ومن یرغب عن ملّة ابراهیم الاّ من سفه نفسه ولقد اصطفیناه فی الدنیا و انّه فی الآخرة لمن الصالحین. اذ قال له ربّه اسلم قال اسلمت لربّ العالمین) بقره/130-131

کیست که از ملت ابراهیم اعراض کند مگر آن کسی که جان خود را به سفاهت کشانده باشد. ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از صالحان است. بدین علت که خدا به او گفت: تسلیم باش، و او گفت: من در برابر خدای عالمیان، تسلیم هستم.
از همین رو فرمود:

(و ابراهیم الذی وفی) نجم/37

یعنی ابراهیم به قول خود که گفت: (أسلمت لرب العالمین) وفا کرد و همین وفای به قول و تسلیم در برابر اراده حق بود که موجب گزینش او به مقام خلّت گشت.

اگر به ابتدای همین آیه سوره نساء دقت کنیم، خود آیه می رساند که علت خلّت همان تسلیم است و لذا می گوید:

(ومن احسن دیناً ممّن اسلم وجهه لله وهو محسن و اتّبع ملّة ابراهیم حنیفاً واتخذ الله ابراهیم خلیلاً) نساء/124

دینداری بالاتر از این نیست که انسان در برابر خدا تسلیم باشد و راه احسان در پیش گیرد و از روش ابراهیم بدون انحراف و تمایل پیروی کند و لذا خدا ابراهیم را خلیل خود ساخت.

یعنی به خاطر همان تسلیم و اطاعت خالصانه بود که نشانه های آن را در قربانی فرزند مشاهده کردیم.

12. چنان که در تاریخ زندگی نوح و هود و صالح یادآور شدیم، بوستان نبوت، رفته رفته شکوفا شد، و در عهد صالح، قوم ثمود در برابر اصل رسالت، خاضع و قانع شدند، ولی آن فرصت حاصل نشد که صحیفه ای بر صالح نازل شود، زیرا باز هم امت صالح با عذاب صاعقه ریشه کن گشتند. ولی در عهد ابراهیم خلیل که موضوع رسالت به گونه جدیدی مطرح شد و ابراهیم با مهاجرت به سرزمین شام و فلسطین، مرکزی برای نشر توحید و معاد تأسیس نمود، صحیفه ای بر او نازل شد تا راهنمای امت او باشد. قرآن کریم از اولین صحیفه ای که نام می برد، صحیفه ابراهیم خلیل است و سپس صحیفه موسی که همین تورات باشد. قرآن مجید می گوید:

(ان هذا لفي الصحف الاولى. صحف ابراهيم و موسى) اعلی/18-19

و پنج آیه قرآن از اولین صحیفه های نبوت، حکایت می کند. در جای دیگر، 28 آیه از صحیفه موسی و ابراهیم نقل می کند و می گوید:

(ام لم ینبأ بما فی صحف موسی. و ابراهیم الذی وقی. ان لاتزر وازرة و زر اخري...) نجم/36-54

آیا به نوشته های موسی و نوشته های ابراهیم که وفا کرده است، آگاه نشده است که هرگنجهکاری بارگناه خود را بر دوش می کشد....

13. قرآن مجید می گوید:

(ان ابراهيم كان امة قانتاً لله حنيفاً) نحل/120

ابراهیم، پیشتازی بود، مطیع دل داده خدا با آهنگی متعادل.

ام یوم به معنای قصد یقصد، درمایه (قصد و آهنگ و حرکت) استعمال می شود. وزن کلمه (امّة) مانند: أكلة، لُقمة، لُمعة، قُدوة، اسرة، اسوة و اجرة، معنای مقیاسی از همان ماده را می رساند. اكلة یعنی مقداری از غذا که قابلیت وامکان اکل دارد. لقمة یعنی آن مقدار که دریک نوبت وارد حلقوم می شود. لمعة یعنی مقیاسی از لمعان و تابش که قابلیت عرضه و ارائه دارد. و همچنین در دیگر موارد.

بنابراین کلمه (امّة) نیز، یعنی مقیاسی از قصد و آهنگ و حرکت که درعالم خارج، عینیت پیدا می کند، خواه در سیره و روش باشد؛ مانند: (ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون) (انبیاء/92، مؤمنون/52) این است راه و روش شما، راه و روش یکسان و من پروردگار شما، مرا بپرستید؛ و مانند: (انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون) (زخرف/23) ما پدران خود را بر راه و روشی یافته ایم و از دنبال آنان روانیم.

و خواه دریک اجتماع بشری مانند: (ومن ذریتنا امة مسلمة لك) (بقره/128) (و كذلك جعلناکم امة وسطاً) (بقره/143) و این چنین شما را امتی در حد وسط قرار دادیم. که مقیاسی از قصد و آهنگ و حرکت در وجود آنان عینیت پیدا کرده است.

و خواه در اجتماع چرندگان و پرندگان که قرآن می گوید:

(وما من دابة فی الأرض و لاطائر یطیر یجناحیه الا امثالکم) انعام/138

هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه پرواز کننده ای که با دوپال خود پرواز کند مگر آن که مانند شما امتی پیشتازند.

و یا در وجود فرد خاصی مانند همین آیه که گفت: (ان ابراهیم کان امة قانتاً لله حنیفاً) که معنی قصد و آهنگ و حرکت به سوی الله و اطاعت و تقوی در وجود او عینیت داشت. و این سخن را از آن جهت گفت که در آن عهد و زمان، کس دیگری صاحب این آهنگ و حرکت نبود حتی در خیل انبیا و اولیا فردی نمونه وتك بود ولذا به همه انبیا پس از او، حتی به خاتم انبیا دردنباله همین آیه فرمان رسید که:

(ثم أوحینا إلیک أن اتبع ملّة ابراهیم حنیفاً) نحل/123

سپس اشارت کردیم که از ملت ابراهیم خلیل پیروی کن، با اعتدال.

سر مطلب اینجا است که نوح و هود و صالح آمدند و در آخر بر قوم خود نفرین کردند و قوم آنان با عذاب الهی از پا درآمدند و خود آنان یکه و تنها به سرزمین جدیدی نقل مکان کردند و از رسالت آنان نتیجه چندان به اجتماع بشری نرسید، اما ابراهیم، علاوه بر این که دعوت رسالت را با مبارزه عملی توأم کرد و تنها را شکست و راه استدلال و احتجاج را بازکرد و درگیری آفرید، درعین حال قوم خود را نفرین نکرد و حاضر شد در آتش بسوزد، ولی خداوند آسمانها او را نجات بخشید و ابراهیم، راه مهاجرت درپیش گرفت تا محل دیگری برای نشر توحید و مبارزه جدید پیدا کند، بی آن که قوم او به هلاکت رسیده باشند، باشد که اخبار او و کرامتی که خدا به او بخشیده و از آتش نمرود نجاتش داد رفته رفته در دلها بویزه در نسل جدید آنان اثر بگذارد و گرایش بیش تری به توحید و دعوت انبیا حاصل شود.

اینجا است که می بینیم از پیامبران پس از ابراهیم، هیچ يك بر قوم خود نفرین نکرد، و اگر نفرین کرد، مانند یونس بن متی بی اثر ماند، بلکه همه آنان به سیره ابراهیم و آهنگ خاصی که در نشر توحید، در پیش گرفت، اقتدا کردند و راه مهاجرت درپیش گرفتند که هجرت هریک از انبیا در فصل زندگی شان مشهود است و نتایج آن نیز مشهود.

14. (واذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی قال فخذ أربعة من الطیر فصرهن إلیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهن جزء ثم ادعهنّ یأتینک سعياً واعلم ان الله عزیز حکیم) بقره/240

پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده می سازی. پروردگارش گفت: مگر باور نمی داری؟ گفت: چرا باور دارم، اما برای آن می خواهم نمایش بدهی که دلم آرامش گیرد. پروردگارش گفت: چهار مرغ پرنده بگیر و تناول کن تا گوشت آنها را به گوشت خود تبدیل کنی. سپس قسمتی از اجزاء باقی مانده آنها را که استخوانشان باشد بر روی کوههای اطراف بگذارد

وسپس آنان را با نام و لقب به نزد خود بخوان تا دوان دوان به سوی تو آیند. بدان که خداوند با عزت و کاردان است و با استواری فرمان و خواسته اش اجرا خواهد شد.

در این آیه کریمه اعلام شده است که ابراهیم از خدا درخواست کرد، تا همانند سایر خوابها که حقائق ملکوتی را به او ارائه می دادند، در یک رؤیای شبانه چگونگی زنده شدن مردگان را در روز قیامت به او نشان دهند، ولی این درخواست، مورد اجابت قرار نگرفت، زیرا چگونگی احیای رستاخیز، خصوصاً با جزئیات آن، در یک رؤیا و صد رؤیا قابل تجسم نیست، بلکه فقط احیای چند موجود کوچک را ارائه دادند، آن هم به دست خود ابراهیم، تا قلب و روحش آرامش بگیرد. به این صورت که چهار مرغ خوراکی مانند شتر مرغ، خروس، اردک و کبوتری ذبح کند و گوشت آنها را تناول کند تا هضم و جذب شود سپس استخوانهایشان را بر سر این تپه و آن تپه بگذارد و آنها را به نام بخواند تا دوان دوان به سوی او بیایند.

این ماجرا ممکن است در عالم رؤیا محقق باشد، به خاطر آن که ابراهیم گفت: (أرنی کیف تحیی الموتی) آن چنان که گفت: (وَأرنا مناسکنا) (بقره/128) و ممکن است در عالم شهود و بیداری باشد، مانند آنچه در مورد ارمیای پیامبر در آیه 255 سوره بقره، یعنی قبل از آیه مورد بحث عنوان شده است که استخوانهای درازگوش ارمیا را در برابر چشمان او زنده کردند.

مسئله مورد اختلاف، جمله (فصرهنَّ الیک) است. این کلمه به چند صورت قرائت شده است و این خود می رساند که قاریان نیز، دستخوش اختلافات فکری و تاریخی شده اند و با تغییر عبارت، خواسته اند که تشخیص خود را رسمیت بدهند. اگر کلمه (صِر) امر حاضر از (صار، یصور) باشد؛ یعنی آنها را به خود متمایل کن. و یا آنها را قطعه قطعه کن. و اگر (صیر) بخوانیم و از صار، یصیر باشد، مانند سار، یسیر، سیر؛ یعنی آنها را به سوی خود بگردان و یا متحول کن و اگر (أصِر، یأصِر) باشد که مانند (أمر، یأمر و أکل، یأکل) همزه آن حذف شده باشد؛ یعنی آنها را محبوس و دربند کن و با خود نگه دار. قرائتهای دیگری نیز هست که با همین معنی بستن با ریسمان ونخ مناسبت بیش تری دارد، ولی به قرینه (ثم اجعل علی کل جبل منهنَّ جزءاً) معلوم می شود که یا گوشت آنها را قطعه قطعه کرده اند و یا استخوان درهم کوفته اند، و یا گوشت آنها را خورده اند و هضم کرده اند و استخوانهایشان را نگه داشته اند، و معنی اخیر با صدر و ذیل داستان و نیز با داستانی که در آیه قبلی مطرح شده است، تناسب بیش تری دارد. و در این صورت با مشیت الهی استخوانهای آن چهار پرنده، گوشت گرفته و پوست و پر پیدا کرده و چون قدرت پرواز کامل نداشته اند، دوان دوان به سوی ابراهیم آمده اند. و از این قبیل احیای مردگان، در قرآن فراوان یاد شده است که احیای روح نباتی در هیتمهای آتش گرفته نمرود که گلستان شد از همین قبیل خواهد بود ولذا گفت:

(یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم)

ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو.

و یا مانند حیات گرفتن عصای موسی و ناقه صالح و نیز ماهی موسی در داستان موسی و خضر.

16. در آیات سوره بقره به صراحت اعلام شد:

(ابراهیم به همراهی وهمیاری اسماعیل، دیوار خانه کعبه را بالا بردند و نیایش کردند که: خدایا این خدمت را از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی. بار خدایا ما دو تن را در برابر فرمانت به حال تسلیم بدار، از فرزندان ما امتی مسلمان برانگیز و مناسک حج را به ما ارائه فرما و عطف توجهی بر ما بفرما که تو بسیار عطف و مهربانی. بار خدایا در فرزندان ما رسولی برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت را فرا یادشان دهد و آنان را پاک سازد. خدایا تو عزتمند و کاردانی.) بقره/127-130

از این آیات و آیات بسیاری 4 به دست می آید که اسماعیل، اولین فرزند ابراهیم است و همو بامادرش هاجر درسرزمین مکه هجرت داده شد که گفت:

(رَبَّنَا اِنَّا اسکنت من ذریبتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم ربّنا لیقیموا الصلاة فاجعل النّاس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلّهم یشکرون) ابراهیم/37

بار خدایا من یک تن از نسل خود را در سرزمینهای بی آب و علف در کنار خانه با احترامت سکنی دادم. خدایا تا نماز را برپا دارند پس تو دلهای مردم را به سوی آنان پرواز ده و از میوه ها و ثمره زندگی و تکاپوی مردم به آنان روزی کن، باشد که شاکر شوند. و ابراهیم اولین کسی بود که برای نسل اسماعیل دعا کرد تا مسلمان باشند، و همو اولین کسی است که نام (مسلمین) را برای امت اسلامی بر زبان جاری کرد و همو است که دعوت خاتم الانبیاء را در نسل اسماعیل پیش بینی کرد. و این بدان جهت بود که اسماعیل به نبوت استقلالی و رسالت در مکه انتخاب نشد و در نسل او نیز نبوتی برقرار نشد. ولذا است که در هیچ آیه ای از اسماعیل به عنوان پیامبر یاد نشده است و اسماعیل صادق الوعد نیز از بنی اسرائیل است و نه فرزند ابراهیم.

و نیز چنان که اشاره کردیم و آیات سوره صافات گواهی داد 5 که بر اساس دعای ابراهیم و اسماعیل مراسم حج و مناسک آن به ابراهیم ارائه شد و ابراهیم، مراتب رؤیا را با اسماعیل در میان می نهاد و با هم به انجام مراسم، قیام می نمودند تا آن گاه که از مزدلفه راهی منی شدند و در وادی محسر، ابراهیم به فرزندش گفت: من خواب دیدم که باید تو را در منی قربانی کنم و این جزء مراسم حج ما است و اسماعیل پذیرفت، منتهی ندایی از آسمان برایش نازل شد و اسماعیل از قربانی شدن معاف گردید. درسوره صافات پس از نقل مراسم قربانی منی می گوید:

(ویشترناه باسحاق نبیاً من الصالحین. وبارکنا علیه وعلی اسحاق ومن ذریتهما محسن و ظالم لنفسه مبین) صافات/112-113 و ابراهیم را به ولادت اسحاق بشارت دادیم که پیامبری از صالحین خواهد بود و براو برکت نازل کردیم و بر اسحاق و ذریه آن، و برخی نیکوکارند و برخی سیه کار برجان خود.

و این می رساند که ذبیح اسماعیل فرزند هاجر است که در قرآن به عنوان (مسلم) یعنی در حال تسلیم یاد شده است، زیرا که گفت: (فلماً أسلما و تلّه للجبین)، نه اسحاق فرزند ساره که پس از جریان قربانی به دنیا آمده است و حتی بعد از هلاک قوم لوط

که شرح آن خواهد آمد.

17. هجرت دادن اسماعیل وهاجر به فرمان حق بوده است تا خانه کعبه را عمارت کنند نه به خاطر حسادت ساره که حسادت ساره نمی تواند چنین مسئله ای بیافریند. ولذا درهمه جا قرآن از زبان ابراهیم می گوید:

(پروردگارا این شهر مکه را امن و ایمن ساز و فرزندان مرا از پیروی بتها برحذر دار.)

لذا است که وحی الهی بر ابراهیم و اسماعیل نازل می شود که خانه کعبه را برای حاجیان پاک و مطهر نگه دارند (بقره/125) که این خود تولیت خانه خدا است.

18. قرآن مجید می گوید:

(واذ جعلنا البيت مثابة للناس وأمناً و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلى) بقره/125

وآن گاه که خانه کعبه را میعادگاه مردم ساختیم و جایگاه امن. وگفتیم از مقام ابراهیم، قسمتی را به عنوان نمازگاه انتخاب کنید.

مقام ابراهیم همین سنگی است که اکنون درمقابل کعبه داخل ضریح قراردارد. این سنگ، به منزله داربستی بود که ابراهیم برآن بالا می رفت و دیوار کعبه را به ارتفاع تقریباً پنج متر بالا برد. اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم سنگها را بر روی هم می چید. گویا ملاطی متداول نبوده است. این سنگ مقام درحدود يك متر و نیم ارتفاع دارد که اینك مقداری از آن در زیر خاك مدفون است. گویا این سنگ در ابتدای امر که از آسمان نازل شده، در اثر حرارت نرم شده بود و ابراهیم که برای اولین بار بر روی آن قرار گرفت، اثر پاهای مبارکش برسنگ نقش بست. این سنگ، نخست کنار دیوارکعبه بود، پس از آن که ابراهیم خلیل از چیدن دیوار فارغ شده بود. بعدها قریش آن را به محل فعلی آن منتقل کردند. رسول خدا درسال حجّة الوداع آن را به جای اصلی آن برگرداند و عمرین خطاب دریکی از سالهایی که به حج رفت، دوباره آن را به جای قبلی برگرداند که هم اینك مشاهده می شود. در اساطیر وارد شده است که ابراهیم برای دیدن فرزندش اسماعیل از شام به مکه آمد، اما اسماعیل در خانه نبود. و چون

ساره به او دستور داده بود که حق نزول ندارد!! ابراهیم پیاده نشد و عروسش این سنگ را آورد وزی

ر پای ابراهیم قرار داد و سرابراهیم را شست درنتیجه اثر پای ابراهیم بر روی سنگ باقی ماند. ولی ظاهراً معقول نمی نماید که ابراهیم خلیل تا این حدّ بازیچه دست همسرش ساره باشد.

20. (ان ابراهیم كان امة قانتاً لله حنيفاً ولم يك من المشركين) نحل/120

ابراهیم بیشتازی بود مطیع الله و متعادل واز مشرکان نبود.

حنیف، یعنی میانه رو که به هیچ طرف، متمایل نباشد، نه به سوی دنیای محض و نه به سوی آخرت محض، نه به سوی چپ و نه به سوی راست. واین مفهوم، بیش تر، از سوره آل عمران مفهوم می شود که گفت:

(ای یهودیان وای نصرانیان. ازچه رو ابراهیم را یهودی و نصرانی می خوانید با آن که تورات وانجیل پس از او نازل شده است. آیا اندیشه ندارید؟ شما درباره چیزهایی که می دانید، بحث و احتجاج می کنید از چه رو درباره آنچه نمی دانید هم بحث و بدل می کنید. خدا است که همه چیز را می داند و شما نمی دانید.

ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، اما حنیف بود و درمیانه یهودیت و نصرانیت متعادل بود. مردی درحال تسلیم و بیزار از مشرکان. آن کسی به ابراهیم اولویت دارد که او را درتسلیم و رضا و نفی شرك پیروی کند و همین پیامبر ما خاتم انبیاء و پیروانش که از یهودیت و نصرانیت و شرك بی شده اند و خداوند سرپرست مؤمنان است.) (آل عمران/68-65)

21. یهودیت، خدا را از راه دنیا می جوید و نصرانیت، خدا را با رهبانیت و ترك دنیا می جوید و درمقابل این دو مذهب مشرك، فقط دنیا را می خواهد نه آخرت را که بدان اعتقادی ندارد. اما فرد متعادل و سالم و سلیم النفس که خدا را می شناسد و وعده خدا را صدق می داند. درمیان دنیا و آخرت با گامهای استوار و متعادل سیر می کند و دربرابر خدا تسلیم است. واین همان وصیت ابراهیم است که گفت: به این وصیت بود که ابراهیم فرزندانش را وصیت کرد و به این ملیت بود که یعقوب فرزندانش را وصیت کرد وگفت: ای فرزندان من خداوند دین خود را برای شما برگزیده است. مبادا درحالی بمیرید که از خط تسلیم و اطاعت فرمان او خارج باشید:

(و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لكم الدین فلاتموتن الا و انتم مسلمون)

(ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاماً قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیز. فلما رأى ایدیهم لاتصل الیه نکرهم و أوجس منهم خيفة قالوا لاتخف انا ارسلنا الی قوم لوط. وامرأته قائمة فضحكت فبشرناها باسحاق ومن وراء اسحاق یعقوب. قالت یا وبلتی أألد و أنا عجوز و هذا بعلى شیخاً ان هذا لشیئ عجیب. قالوا أنعجبین من امر الله و برکاته علیکم أهل البيت انه حمید مجید. فلما ذهب عن ابراهیم الروح و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط. ان ابراهیم لحلیم أواه منیب. یا ابراهیم أعرض عن هذا انه قد جاء أمر ربك و انهم آتیهم عذاب غیر مردود) هود/76-69

22. پس از مهاجرت ابراهیم و لوط به شام و اردن که قرآن گفت:

(ونجیناه و لوطاً الی الأرض الّتی بارکنا فیها للعالمین) انبیاء/71

ما ابراهیم را با لوط نجات دادیم و به سوی سرزمین قدس هجرت دادیم، که برای همگان فرخنده و مبارک خواهد شد.

لوط در اردن درشهر سدوم مستقر شد و ابراهیم به شام و فلسطین رفت. لوط مدتها در اردن زندگی کرد، تا آن گاه که مستحق عذاب شدند واز سوی خدا فرمان صادر شد که شهر سدوم و سایر شهرهای تابعه را زیر و رو کنند و همه ساکنان آن را هلاک سازند.

فرستادگان الهی مأمور شدند که ابتدا برابر ابراهیم وارد شوند و او را به فرزندش اسحاق پیامبر بشارت دهند و سپس به مأموریت

قوم لوط بروند. يك روز قبل، فرستادگان به منزل ابراهیم وارد شدند و پس از سلام و جواب ساده وبی پیرایه نشستند و ابراهیم درپی تهیه غذا شد و طبق معمول آن زمان که برای میهمانان گوشت تازه تهیه می دیدند، ابراهیم گوساله ای را کشت و کباب کرده آورد. اما میهمانان، دست خود را به سوی غذا دراز نکردند. در آن زمان معمول شرقیان این بود که اگر نسبت به کسی قصد سوئی داشته باشند، از نمک او پرهیز کنند و اگر از روی اتفاق و ناشناخته با او هم نمک می شدند، دیگر انتقام را فراموش می کردند. روی این مسئله عرفی واجتماعی، ابراهیم احساس خطر کرد که شاید میهمانان او دشمنان او باشند، و میهمانان که متوجه بودند گفتند: باکی بر تو نیست. ما فرشتگانیم و در چشم تو مجسم شده ایم. ما وجود مادی شما را نداریم که غذا تناول کنیم.

ابراهیم پرسید: برای چه مأموریتی فرود آمده اید؟

فرشتگان گفتند: برای هلاک و نابودی قوم لوط آمده ایم و تا در فرصت فعلی تو را بشارت دهیم که پسری دانا به تو روزی خواهد شد. همسر ابراهیم، ساره، با شنیدن این سخن با شتاب وارد مجلس شد و از شگفتی بر صورت خود نواخت، با خنده ای بهت آمیز و گفت: من صاحب فرزند می شوم با آن که پیرزال نازیم و شوهر من پیری فرتوت است؟ فرشتگان گفتند: از فرمان خدا شگفت آورده ای. با پیرزالی تو وبا پیری و سالخوردگی شوهرت، شما صاحب فرزند می شوید که این فرمان خداست. رحمت خدا و برکات خدا بر شما خاندان نازل باد. که او ستوده و بزرگوار است. و چون وحشت ابراهیم فرو نشست و دلش با بشارت فرزندى به نام اسحاق و عمری طولانی تا آن حد که نوه اش یعقوب را ببیند، آرام گرفت، درباره قوم لوط و شفاعت و بخشش آنان و تأخیر عذاب به مجادله پرداخت، چرا که ابراهیم مردی بردبار و غمگسار بود.

فرشتگان گفتند: از این بحث و جدل منصرف شو که فرمان خدا در راه است و عذاب و هلاک آنان قطعی و فرمان خدا را بازگشتی نخواهد بود.

23. قرآن مجید، شرح مجادله را یاد نمی کند. شرح آن در تورات چنین آمده است که ابراهیم به فرشتگان گفت: اگر در سرزمین لوط، صدتن مؤمن باشند، خدای من آنان را عذاب می کند؟

فرشتگان گفتند: نه، اما در آن سرزمین صد تن مؤمن نیست.

ابراهیم گفت: اگر پنجاه تن مؤمن باشد، خدا آنان را هلاک می کند؟

فرشتگان گفتند: نه، اما در آن سرزمین پنجاه تن مؤمن نیست.

ابراهیم که از عدم پیشرفت لوط در امر رسالت متأسف شده بود، گفت: آیا پروردگار شما سرزمین لوط را زیر و رو می کند، در صورتی که چهل تن مؤمن در آن باشند؟ و بالاخره گفت و گو ادامه یافت، تا رسید به ده تن و بالاخره به يك تن، که آیا اگر در این سرزمین يك تن مؤمن باشد، خدا بازم عذاب ابد را بر آنان نازل می کند و فرشتگان گفتند: نه.

ابراهیم با سرعت گفت: ولی در سرزمین اردن که لوط پیامبر هست و او مؤمن است؟ پس چرا عذاب نازل می شود؟

فرشتگان گفتند: ما لوط را و خاندانش را جز همسرش، از آن سرزمین خارج می کنیم و سپس عذاب خدا بر آنان نازل خواهد شد؛ عذابی که راه برگشت ندارد.

24. بنابر این تصور می شود که ولادت اسحاق در حدود بیست سال، بلکه سی سال پس از ولادت اسماعیل باشد، زیرا ولادت اسماعیل در اوائل هجرت به شام صورت گرفت و در آن وقت ابراهیم و ساره پیرفرتوت نبودند، ولی در هنگام ولادت اسحاق هر دو پیر و فرتوت شده بودند.

در روایات اسلامی و تواریخ انبیا نیز نوشته اند که لوط پیامبر، سی سال در میان قوم خود زندگی کرد. 6 و باز نوشته اند که ساختمان کعبه در هنگامی صورت گرفت که اسماعیل در حدود 26 سال داشت 7 و چون مناسک آن پس از بنای خانه صورت گرفته است و تولد اسحاق پس از قربانی اسماعیل است، باید ولادت اسحاق سی سال پس از ولادت اسماعیل بوده باشد. و این معنی با آیات 100 - 113 سوره صافات کاملاً تأیید می شود:

(... و قال انى ذاهب الی ربى سیهدین. رب هب لی من الصالحین. فبشّرناه بغلام حلیم. فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انى آری فی المنام انى اذبحک)

تا آن جا که می گوید:

(و بشّرناه باسحاق نبیاً من الصالحین. و بارکنا علیه و علی اسحاق و من ذریتهما محسن و ظالم لنفسه مبین)

یعنی برآورده شدن دعای ابراهیم که فرزند شایسته تقاضا کرد: ابتدا فرزندى بردبار و شکیبای روزی شد که اسماعیل ذبیح است و پس از تمام شدن جریان مناسک و قربانی اسماعیل و ندای آسمانی دوباره می گوید: و بشارت دادیم او را به اسحاق پیامبر و یعقوب پیامبر نیز و برکات خود را برابر ابراهیم و اسحاق نازل کردیم، و این می رساند که ولادت اسحاق، پس از مراسم حج و ذبح اسماعیل صورت گرفته است که حدود سی سال فاصله را اقتضا می کند.

25. فرزندان ابراهیم، منحصر به اسماعیل و اسحاق می باشند و اسحاق با بشارت الهی و خرق عادت متولد شد که دیگر نه ساره آستن شد و نه ابراهیم نیروی جوانی و لجاج داشت و لذا گفت:

(الحمد لله الذى وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق انّ ربى لسمیع الدعاء)

ابراهیم/39

بنابراین سایر فرزندانى که برای ابراهیم یاد کرده اند، افسانه یهودیان است. بویژه که می بینیم خداوند عزت به ابراهیم بشارت می دهد که نوه خود را نیز ببیند که همین یعقوب بن اسحاق است. اگر خداوند به او فرزند دیگری می داد، نیازی به یادآوری

یعقوب نبود تا بگوید: (ووهبنا له اسحاق و یعقوب نافله) انبیاء/72

26. فرزندان یعقوب هم اسماعیل و هم اسحاق از پیامبران خدایند. آن نوع پیامبری که مانند لوط، بر سیره ابراهیم خلیل می رفتند و دعوت او را دنبال می کردند و صحف ابراهیم را ترویج می نمودند و درمورد نیاز به آنان وحی می شد تا آنچه باید بدانند، بدانند و لذا گفت:

(انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب والاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبوراً) نساء/163

ما به تو وحی کردیم آن سان که به نوح و پیامبران بعد از نوح وحی کردیم، به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم. و ما به داود پیامبر زبور دادیم.

(قل آما بالله وما انزل علینا وما انزل علی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط) آل عمران/84

ای پیامبر بگو ما به خدا ایمان آوردیم و به آنچه بر ما نازل شد و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان نازل شد. ولی نزول صحیفه، برنامه ویژه ابراهیم خلیل بود و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزند زادگانش همه و همه ناشر دعوت ابراهیم و مجری صحیفه و برنامه او بودند.

سیره لوط (علیه السلام)

قرآن می گوید:

(ولوطاً اذ قال لقومه انکم لتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من أحد من العالمین)

عنکبوت/28

لوط به قوم خود گفت: شما به ارتکاب فاحشه ای دست زده اید که هیچ قومی پیش از شما بدان دست نزد. درمورد این فاحشه زشت، اساطیری وارد شده است که براین اساس که شیطان برای آنان مجسم شد و کار زشت لوط را به آنان تعلیم داد. ولی این اسطوره مخالف قرآن است که گفت:

(انه یراکم هو و قبیلته من حیث لاترونهم) اعراف/127

شیطان و همردیفان او شما را می بینند از آن جا که شما آنان را نمی بینید.

علاوه براین که تجسم نمی تواند وجود مادی داشته باشد که لمس و مباحثت را ایجاد کند، بلکه باید گفت: شیطان درعالم خواب با همه ملتها مواجه می شود و این کار زشت را ترویج می کند، ولی تا آن زمان هیچ ملتی به دعوت شیطان پاسخ مثبت نداده بود و این مردم بد سیرت بودند که برای اولین بار مرتکب این کفران عظیم شدند و سزای خود را دیدند.

2. عذابی که بر قوم لوط نازل شد، یکی از سنگهای عظیم آسمانی بود که درکنار شهرهای آنان فرود آمد و با لرزشی مهیب، سرزمین آنان را زیر و رو کرد. و چون این سنگ عظیم از آسمان سوم یعنی آستروئیدهایی که درفضای بین مریخ و مشتری می چرخند فرود آمده بود، در اثر جاذبه و فشار حرکت، سنگریزه های فراوانی با خود آورد که بعد از زیرو رو شدن سرزمین آنان، برسر فراریان فروریخت و همگان را نابود ساخت: (امطرنا علیهم حجارة من سجيل)

3. فاحشه، یعنی عریان شدن نامحرم در برابر نامحرم.

(واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله أمرنا بها قل إن الله لایامر بالفحشاء أتقولون علی الله ما تعلمون) اعراف/28

و چون مشرکان برای طواف کعبه عریان شوند و برآنان اعتراض شود، گویند ما پدران خود را براین روال دیدیم که درلباس گنه آلود طواف نمی کردند و خدا چنین فرموده است. بگو خداوند به عریان شدن امر نمی دهد. آیا به خدا دروغ می بندید؟

و این که قرآن مجید در باره قوم لوط می گوید:

(أتأتون الفاحشة و أنتم تبصرون. انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون) نمل/55-56

آیا مرتکب فحشا می شوید و تماشا می کنید؟ آیا با مردان به شهوت می گذرانید نه با نسوان. شما مردمی جاهل پیشه اید. بدین منظور است که آنان در مجالس عمومی خود لخت و عور می شدند و این جرمی بود و رای جرم عظیم تر آنان که لواط باشد و لذا به صورت مجزا مطرح شده است. گویا منظور آیه قرآن که می گوید: (وتأتون فی نادیکم المنکر) (عنکبوت/29) همین عمل زشت باشد، و چه بسا که در اثر بی آزر می و فساد و تباهی دسته جمعی عمل لواط را مرتکب می شده اند.

4. مسئله دیگری که در زندگی لوط مطرح شده، این است که فرشتگان عذاب مأمور بودند که اگر چهار نوبت از حضرت لوط، مذمت آن قوم را بشنوند، برنامه عذاب را اجرا کنند و گرنه از عذاب آنان منصرف شوند. و این نیز افسانه یهودیان است، زیرا همین فرشتگان عذاب، پیش از آن به خدمت ابراهیم رسیدند و ولادت اسحاق را بشارت دادند، و موقعی که ابراهیم با آنان جدل کرد که چرا براین قوم، عذاب دمار و استیصال نازل می کنید؟ همین فرشتگان گفتند:

(یا ابراهیم أعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب غیر مردود) هود/76

یوسف صدیق (علیه السلام)

1. رؤیای خورشید و ماه و ستاره، یک صحنه واحد بوده است نه این که به نوبت، اول خورشید، سپس ماه و بعد یازده ستاره دیده شده باشند، و یابه عکس. از نظر علم تعبیر، خورشید به پادشاه، فرعون، قیصر و رئیس جمهور تعبیر می شود و ماه به نخست وزیر و صدراعظم. و ستاره به وزیر. استنادار و کاردار. این تعبیر، در کتابهای علمی قاطعیت دارد. گویا تعبیر غلط مشهور به وسیله یهودیان صدر اول شایع شده و در تفسیرات تورات و سایر کتابها به عنوان یک واقعیت تلقی گشته است.

و به همین جهت در تواریخ اسلامی مشاهده می کنیم که فرزندان یعقوب را دوازده تن دانسته اند. شش تن فرزندان لیا و راحیل و شش تن دیگر از کنیزان زر خرید. نام شش تن فرزندان لیا و راحیل بدون تردید و بالاتفاق، عبارت از شمعون، لاوی، یهوذا

و روئیل که مادر آنان لیا است و یوسف و بنیامین است که مادر آن دو راحیل است، ولی درنام آن شش تن دیگر، اختلافات زیادی دیده می شود و این اختلاف، گواه عدم تحقیق است. تصور می رود که چون یهودیان، خورشید را به یعقوب و ماه را به (لیا) و یازده ستاره را به فرزندان یعقوب، تعبیر کرده اند، ناچار شده اند که بر فرزندان یعقوب شش تن دیگر بیفزایند، تا رقم دوازده کامل شود.

2. رؤیای یوسف براساس نص قرآن به این صورت بوده است:

(انّی رأیت أحد عشر کوكباً و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین)

من یازده ستاره دیدم با خورشید و ماه، دیدم که آنان برای من سجده کردند.

این رؤیا از دو قسمت کاملاً مجزا تشکیل شده است و لذا قرآن مجید کلمه رؤیت را تکرار می کند.

رؤیای اول: (ستاره، ماه، خورشید درکنار هم و با هم که از نظر تعبیر علمی، یوسف خودش را درکنار شاه و صدراعظم و یازده وزیر، احساس کرده است که صورت کابینه دولت را درحضور شاه مجسم می کند و لازمه این رؤیا آن است که یوسف هم وزیر باشد، در حد وزیران.

رؤیای دوم جماعت بسیاری از بشر که برای یوسف سجده می کنند، جز آن که این جمعیت درعالم خواب شناخته و معلوم نبوده اند، تا به صور مشخص خود دیده شوند، بلکه ازحاضران درباری بوده اند که برای حفظ مقام مافوق به سجده افتادند. حال این حاضران، خدمه باشند و یا کارمندان، فرقی نمی کند.

قرآن مجید به این نکته صراحت کامل داده است و لذا می گوید: (رأیتهم) وضمیر جمع مذکر غایب می آورد و در وصف آنان می گوید: (ساجدین) که بازهم عنوان جمع مذکر دارد، از دسته عاقلان بشری. و به همین جهت درآیات آخر این سوره می گوید:

(ورفع أبویه علی العرش و خرّوا له سجّداً و قال یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً)

به این معنی که چون به خاطر یوسف، شاه و صدراعظم و سایر وزیران درجلسه پذیرایی یعقوب حاضر می شوند و یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت وزارت کنار خود می نشاند، همه حاضران و استقبال کنندگان و خادمان به خاطر احترام و بزرگداشت مقام یوسف ناجی مصر، به سجده می افتند. و یوسف درگوش پدر زمزمه می کند که پدرجان این صحنه خارجی، همان صورت رؤیای من است که اینک به حقیقت پیوسته است.

دراین آیه که خواب تعبیر شده یوسف منعکس شده است، باز می بینیم (خرّوا له سجّداً) با ضمیر جمع مذکر غایب عنوان شده است و این خود صراحت کامل دارد که ستارگان و خورشید و ماه، درکنار یوسف به سجده نیفتاده اند، بلکه جماعت انبوهی که یوسف آنان را نمی شناخته و به عنوان رجّاله تلقی می شدند، درعالم خواب، برای او سجده کرده اند، وگرنه باید عبارت قرآن به این صورت نازل شده باشد: (رأیتها لی ساجدات)، تا قانون صرف و نحو عربی رعایت شده باشد.

3. یعقوب، پس از استماع خواب یوسف، به او اطلاع نمی دهد که تعبیر آن چیست، بلکه می گوید تو خودت بعدها از تعبیر این خوابت با خبر خواهی شد، زیرا نسل ما از پدرم ابراهیم و اسماعیل و اسحاق گرفته تا من و تو و فرزند زادگان من، همه پیامبران خداییم و باید اشارات وحی را دریابیم، و لذا یوسف به پدرش می گوید:

(یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً)

ای پدر، این است مال خواب پیشین من که به این صورت به حقیقت پیوسته است. درآن مجلس، یعقوب فقط به پدرش یوسف اشاره می کند و می گوید که (و كذلك یجتبیک ربّک)؛ یعنی همانند صورت این رؤیا، خداوند، کار تو را سامان می دهد و از تعبیر خواب، با خبرت می سازد و نعمت نبوت را بر تو تمام می کند، آن چنان که بر پدرانت تمام کرده است. اگر یعقوب، تعبیر خواب را با فرزندش یوسف درمیان می نهاد، قهراً مورد سؤال واقع می شد که چگونه و چسان. و درآن صورت باید یوسف هم به اضطراب و واهمه دچار می شد، چنان که پدرش یعقوب دچار شد، زیرا می دانست تعبیر این خواب، بدون حوادث غیرمنتظره، صورت حقیقت نخواهد یافت. و باز به خاطر همین تعبیر شگرف و مزده عزت و سلطنت است که یعقوب سفارش می کند که خواب خود را برای برادرانت نقل مکن که قهراً درصدد آزار تو برمی آیند و لااقل خواب تو را فاش می سازند و مایه تمسخر قرار می دهند.

4. پس ازاین خواب، یعقوب به فرزندش یوسف علاقه مفرطی نشان می دهد و این بیش تر مایه حسادت برادرانش را فراهم می سازد. موقعی که تصمیم به دورکردن یوسف از منطقه کنعان می گیرند و برادر خود را همراه می برند، درنیمه راه ویا درموقع رسیدن به چاه تصمیم می گیرند که او را به چاه نیندازند، بلکه او را به ته چاه بفرستند که چاه بسیار عمیق است و اگر او را به چاه بیندازند، کشته شدن او قطعی خواهد بود، درصورتی که حاضر نبودند به دست خود او را بکشند.

و لذا قرآن مجید می گوید: و چون یوسف را بردند و اتفاق کردند او را در یک چاه بگذارند: (فلما ذهبوا به و اجمعوا أن یجعلوه فی غیاب الجبّ) درحالی که از کنکاش و توطئه قبلی به صورت دیگری تعبیر می کند و می گوید:

(قال قائل منهم لاتیقتلوا یوسف و ألقوه فی غیاب الجبّ یلتقطه بعض السیارة إن کنتم فاعلین)

یکی تن از آنان گفت: یوسف را نکشید و دریک چاه بیفکنید تا کاروانیان او را به عنوان کودک (سرراهی) ببرند، اگر شما به دورکردن یوسف اصرار دارید

البته بهانه تشنگی ازیک طرف و سبکی وزن یوسف از طرف دیگر می توانست حيله آنان را روبراه کند.

5. قرآن مجید می گوید:

(و أوحینا الیه لتنبئهم بأمرهم هذا وهم لا یشعرون)

ما به یوسف اشارت کردیم که روزی بیاید که ماجرا را با آنان درمیان نهی و آنان ندانند که تو خود همان یوسفی.

چنان که مکرر گفته شد وابتدای سوره گواهی داد، ارتباط انبیاء بنی اسرائیل، بیش تر به وسیله خواب صورت می گرفته است.

این وحی هم باید به صورت خواب، ودرچاه قریه سیلون از قرای کنعان بوده باشد.

هنگامی که یوسف دستور این خواب واین وحی را با برادرانش درمیان نهاد، ناچار شد ترتیبی بدهد که برادرانش را ازاین کار زشت برادرکشی باخبر سازد، ولی به صورتی که او را نشناسند. لذا نوشته اند که در روز مهمانی شهر مصر، تابلوهای متعددی به صورت قطعات فیلم از صحنه های آن روز، در معرض تماشای آنان گذاشت که قیافه آن روزشان کاملاً با قیافه روز مهمانی برابر بود، و برادران یوسف وحشت کردند که مبادا مایه سوءظن عزیز را فراهم کرده باشند.

نکته دیگری که دراین آیه دیده می شود، قید (وهم لایشعرون) است که نباید خود را معرفی کند واین يك دستور قطعی بود، ولذا از مصر به پدرش یعقوب اطلاع نمی دهد، که اگر اطلاع می داد، قهرآ برادرانش نیز بی خبر نمی ماندند.

6. قرآن مجید، درپایان فصل اول می گوید:

(وَكذلك مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ)

به این صورت ما به یوسف قدرت وتمکن دادیم و بدین خاطر که او را از مآل خوابها با خبر سازیم.

(كذلك) اشاره به ماجرای چاه رفتن و فروخته شدن و انتقال به مصر است، که راه را برای قدرت و عظمت و ارتباط با سران حکومت باز کند و درضمن با اسرارخواب که سررشته دریافت وحی است آشنا گردد، البته رنج فکر کردن و خصوصاً تاریکی چاه که گویا شب و روز انسان درعالم رؤیا است و بیش تر به فکر رؤیا و اسرار آن می پردازد تا به مسائل دنیای خارج، کاملاً یوسف را آماده مقام نبوت کرد

از این رو گفت: (ولنعلمه) تا به او بیاموزیم. و آموختن جز با دریافت قواعد و ضوابط، مفهوم صحیحی پیدا نخواهد کرد. البته به خاطر داریم که یعقوب هم به او گفت:

(ويُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ) چرا که احادیث، جمع احذوئه است واحذوئه به معنای خبر و اطلاع جدیدی است که برسرزبانها بیفتد و رواج پیدا کند.

7. هنگامی که برادران یوسف، ناله کنان به پدر می گویند یوسف را گرگ خورده است، پدرش می گوید: (بل سؤلت لکم أنفسکم أمراً فصیر جمیل) بل برای اضراب است. یعنی چنین نیست که شما ادعا می کنید. یوسف را گرگ نخورده است، شما صحنه سازی کرده اید تا او را از من دور کنید و من باید صبر جمیلی پیشه سازم و خدا یار است.

علت این پاسخ تند و سرد، همان است که یعقوب از خواب یوسف مطلع شده بود و یقین داشت که وحی خدا دروغ نخواهد بود و یوسف زنده می ماند تا نبوت و سلطنت را با هم جمع کند.

8. در روایات اسلامی آمده است که برادران یوسف به کمین نشستند و چون قافله ای را به سوی چاه روان دیدند، خود را به سر چاه رساندند و ادعا کردند این کودکی که از چاه درآورده اید، برده ماست، و سرانجام او را فروختند.

درست روشن نیست که این داستان را از قرآن برداشت کرده اند، ویا از تورات گرفته اند. در هر صورت این داستان با متن قرآن مخالف است، زیرا قرآن می گوید:

(وجاءت سیارة فارسوا وادهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام و أسروه بضاعة) یعنی یوسف را به صورت کالا پنهان کردند تا مسافران باخبر نشوند، ودر دنباله همین آیه می گوید:

(وشروه بئمن بخص دراهم معدودة) که به صراحت روشن می کند که همین کاروانیان، یوسف را به مصر برده اند و چون سند بردگی نداشته اند، ناچار با قیمت کم او را فروخته اند و چون می ترسیده اند که متهم به دزدی شوند، هرچه زودتر حاضر به فروش شده و ناچار با قیمت اندک او را فروخته اند، و به همین جهت بود که گفت: (کانوا فیه من الزاهدین)

9. مسئله خاطرخواهی زلیخا و جمله (لقد همت به وهم بها) باعث شده است که برای برآء دامن یوسف، توجیهاات زیادی پرداخته شود.

به نظر نویسنده، موقعی که زلیخا خود را به یوسف عرضه کرد وگفت: (هیت لك) و یوسف با پاسخ سرد و کوبنده و منطق استوار خود به زلیخا پاسخ رد داد، زلیخا از راه دیگری به اغوای یوسف پرداخت، تا توانست نظر او را جلب کند. در واقع زلیخا نیز مسحور جوانمردی و عفاف و پاکدامنی یوسف شد و تصمیم گرفت از شوهر خود طلاق بگیرد تا یوسف حاضر به ازدواج شود و همین مسأله ازدواج بود که یوسف را به خانم علاقمند کرد و هر دو خواهان یکدیگر شدند ولذا گفت: (همت به وهم بها). اگر اهتمام زلیخا به صورت فحشا بود که یوسف پاسخ لازم را به زلیخا داده بود. وحتی با اشاره به شوهرش (آته ربی) او را تهدید کرده بود و دیگر معنی نداشت که قرآن بگوید: (ولقد همت به). علت این که خداوند، با ارائه برهان، مانع ادامه این صحنه شد، آن است که:

اولاً، شوهرخانم یعنی عزیز مصر، وارد منزل شده بود و در راه ورود به اطاق خانم بود، و اگر عزیز مصر، خانم را با آن حالت می دید که با یوسف خلوت مغالزه دارد، اتهام او درنظر عزیز قطعی می شد.

ثانیاً، ازدواج با خانمی که حاضر به فساد باشد، برانبیاء روا نیست، زیرا چنین خانمی عصمت و تضمینی ندارد که بعدها چه کند و چه نکند.

در هر صورت مسئله اهتمام، غیر از عرضه فحشا است ولذا با قید سوگند، تجدید مطلع شده است و گرنه اهتمام به ارتکاب فحشاء آن هم با مادرخوانده خود که شوهر دارد، از سایرین نیز بعید است تا چه رسد به پیامبران.

10. قرآن مجید می گوید: (لولا أن رأى برهان ربّی). باز پای رؤیت درمیان است، نه الهام ویا وسیله دیگر. واین می رساند که صورت این ماجرا به گونه باطنی بریوسف نمایان شد و یوسف دانست که این اهتمام و همت، ناروا بوده و مورد رضای خدا نیست، لذا فوراً و بی درنگ به طرف درب خروجی فرار کرد و زلیخا از پشت سر پیراهن او را کشیده پاره شد و شوهر خانم در

آستانه در نمایان گشت.

در این ارائه برهان و صورت برهانی آن روایاتی رسیده است که با هم ناهم‌ساز می‌باشند و علاوه بر اختلاف که خود دلیل عدم تحقیق است، سند صحیحی نیز ندارند. پس اصراری نخواهد بود که حتماً به روایات رسیده اعتماد شود. در هر صورت، یوسف باطن کار خود و زلیخا را به عیان با چشم خود مجسم دید که فوراً پا به فرار نهاد، تا از شر آن خلاصی یابد.

11. هنگامی که خانم زلیخا مجلس انسی ترتیب می‌دهد و خانمهای درباری را دعوت می‌کند تا موقعیت خودش را با یوسف برای آنان مجسم کند. پس از اظهارات آن زنان که (ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم) خانم زلیخا می‌گوید:
(فذلک الذی لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم...) یوسف/32

این کلمه (استعصم) از باب استفعال است و ماده اصلی آن عصمت است. اگر سین استفعال برای طلب باشد، یعنی من با این جوان مراوده کردم و خواهان کام شدم، ولی او طالب عصمت شد و با راندن من و عقب کشیدن خود، عصمت خود را حفظ کرد. و اگر سین استفعال برای شماره و عد باشد، مانند: استکبر و استنوق الجمل و استعظم، یعنی من خواهان کام شدم و او خود را از این گونه کارها معصوم شمرد و حاضر نشد خواهش مرا برآورده سازد.

در هر صورت زلیخا اعتراف می‌کند که یوسف عصمت داشته است، و این خود می‌رساند که هیچ گونه گرایش از جانب یوسف ظاهر نشده است که عفت و عصمت او را لکه دار سازد، تا چه رسد به برخی افسانه‌های تاریخی که در اطراف مسئله پرداخته اند و این که قرآن مجید می‌گوید:

(کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء); ما این برهان الهی را به او ارائه دادیم تا بدی و فحشا را از او بگردانیم، نه آن است که در همان مجلس عازم سوء و فحشاء شده باشد، بلکه اگر برهان الهی رؤیت نمی‌شد، و سوسه زلیخا در یوسف کارگر می‌شد و قول مساعد می‌داد که در صورت برداشته شدن موانع از سوی زلیخا، با او ازدواج کند و این خود مایه سوء و فحشاء بود، زیرا ازدواج با زناکاران حرام است.

12. موقعی که یوسف با برادرش بنیامین در سرپرستی عمه خود بودند، یعقوب، پیامی به خواهرش فرستاد و تقاضا کرد که یوسف و بنیامین را که بزرگ شده اند و تا حدی از مادر بی‌نیاز، به او برگرداند. عمه اش به خاطر علاقه مفرطی که به یوسف پیدا کرده بود، حاضر نمی‌شد او را از خود دور کند و نزد برادرش یعقوب بفرستد، از این رو برنامه‌ای درست کرد و در حضور فامیل و خاندان و اعقاب ابراهیم، یوسف و برادرش بنیامین را به همراه کاروان، نزد برادرش یعقوب اعزام کرد، ولی پس از ساعتی دوان دوان در پی قافله روان شد که میراث پدرم اسحاق و یادگاری او گم شده است و نکند آن را یوسف یا بنیامین دزدیده باشند و سرانجام یادگاری پدرش اسحاق را از جامه‌دان یوسف خارج کردند، و لذا به رسم شریعت ابراهیم که دزد را باید به صاحب مال تحویل دهند تا به عنوان برده به خدمتگزاری او مشغول باشد، عمه یوسف با این نقشه ماهرانه که خود ترتیب آن را داده بود، یوسف را چند سالی نزد خود نگه داشت و چون وفات کرد، یوسف و بنیامین هر دو نزد پدر بازگشتند.

13. هنگامی که یوسف در مصر به مقام عزت رسید و تقسیم ارزاق را عهده دار بود، برادرانش نیز از کنعان آمدند تا مطابق حیره بندی، سهم خود را دریافت کنند. در این سفر، یوسف تصمیم گرفت که برادر تنی خود را در مصر نگه دارد. لذا از همان برنامه عمه اش الگو گرفت و جام سلطنتی را در بار گندم بنیامین پنهان کرد، و چون مأمورین کاخ متوجه شدند که جام سلطنتی مفقود شده است، تصور کردند که این دزدی کار همان چند تن مسافر کنعانی است که در کاخ یوسف پذیرایی شده اند و لذا به تعقیب قافله شتافتند و فریاد زدند (اینها العیر انکم لسارقون) و چون برادران یوسف را به چشم آوردند، برادران یوسف گفتند، هر کس دزدی کرده باشد، باید برده صاحب مال باشد. شریعت ما در قضاوت همین است. و چون جام سلطنتی پس از کاوش و جست و جو، از بار بنیامین بیرون آمد، بر طبق گفت و گوی قبلی بنیامین را به بردگی گرفتند و در مصر نگه داشتند:
(کذلک کدنا لیوسف ماکان لیأخذ آخاه فی دین الملک إلا ان یشاء الله)

به این صورت ما برای یوسف چاره اندیشیدیم تا بتواند برادرش را نزد خود نگه دارد.

یوسف بر اساس دین پادشاه و قانون مصر، نمی‌توانست برادرش را به زور و جبر نزد خود نگه دارد. سخنان برادران یوسف که گفتند:

(ان یسرق فقد سرق آخ له من قبل)، به همان داستان دزدی یوسف و برنامه عمه اش اشاره دارد. و عکس العمل یوسف که درباره برادرانش می‌گوید:

(فأسرها یوسف فی نفسه و لم یبدها لهم قال أنتم شرّ مکانا واللّه أعلم بما تصفون); یعنی یوسف این تهمت برادرانش را در دل گرفت و به ظاهر چیزی نگفت، اما در دل گفت: شما بدتر از هر دزد غدار هستی و خدا می‌داند آن نسبت دزدی که به یوسف می‌دهید، واقعیت ندارد، چنان که دزدی امروز بنیامین نیز حقیقت ندارد.

داستان یوسف صدیق، نکته‌های جالب و آموزنده بسیار دارد. در این زمینه به کتاب (یوسف صدیق) اثر نویسنده مراجعه کنید.
ایوب (علیه السلام)

1. قرآن مجید می‌گوید:

(وانزلنا الیک الكتاب بالحقّ مصدّقاً لما بین یدیه من الكتاب و مهیماً علیہ فاحکم بینهم بما أنزل اللّه و لاتتبع أهواءهم عمّا جاءک من الحقّ) مائده/48

خداوند قرآن را برای فرستاد به حق و درستی که تورات و انجیل را تصدیق می‌کند و بر هر کتابی نگهبان و رقیب است. پس در میان آنها به حقایق نازل شده الهی قضاوت و داوری کن و از انکار انحرافی امتها پیروی مکن که تو را از حقایق نازل شده، باز خواهد داشت.

این آیه کریمه تأکید می کند که اگر میان قرآن، با تورات و انجیل و سایر کتابهای آسمانی اختلاف باشد، آن اختلاف، در اثر افکار خود ساخته ملتها بر تورات و انجیل تحمیل شده است و قرآن می تواند اشتباهات آنان را اصلاح کند و انحرافات تورات و انجیل موجود را بر ملا سازد. بنابراین داستانهای تورات و انجیل، بویژه آنچه در تواریخ اسلامی منعکس شده و مربوط به اسناد و کتابهای چهارده قرن پیش است، نمی تواند به کلی نادرست باشد.

اصل کلی یادشده در همه مسائل تاریخی حاکمیت دارد، از جمله در زندگی ایوب علیه السلام که نوشته اند، شیطان گفت، خدایا این ایوب که این قدر شاکر و سپاسگزار است به خاطر نعمتهای وافر است که به او عنایت کرده ای، و به خاطر فرزندان برومندی است که به او بخشیده ای، و به خاطر سلامتی و نیروی جسمی است که از آن برخوردار است. اگر مرا برمال و جان و فرزندان او تسلط دهی و فرشتگان نگهبان را از سرراه من دور کنی، خواهی دید که سپاسگزاری نخواهد کرد. و سرانجام شیطان در این شرط و مقاوله منکوب شد و با آن که ضایعات فراوان بر جان و مال و فرزندان ایوب وارد کرد، ایوب همانند پیش، سپاسگزار حق باقی ماند و شکایت نکرد:

(أنا وجدناه صابراً نعم العبد أأنه أوَّاب) ص/41-44

2. قرآن مجید، ضایعات جانی ایوب را به این صورت گواهی می کند که می گوید:

(واذکر عبدنا آیوب إذ نادى ربّه أنّى مسّنى الشیطان بنصب و عذاب)

برخی تسلط شیطان را بر جان ایوب، مخالف شرع و منطبق تصور کرده اند، در حالی که تسلط، نص صریح قرآن است و قرآن مجید به شیطان وعده می دهد و رخصت عنایت می کند:

(... وأجلب علیهم بخیلك ورجلك و شارکهم فى الاموال و الاولاد) اسراء/64

و این سواره و پیاده شیطان که می تواند در خون بشر شناور باشند (یجری من ابن آدم مجرى الدم) و می توانند در نطفه فرزندان بشر شرکت کنند و یا در اموال آنان تصرف نمایند و به آتش بکشند، غیر از میکروبها و ویروسهای عفونت زا، چیز دیگری نیستند.

ولذا قرآن مجید می گوید:

(وما كان له علیهم من سلطان الا لنعلم من يؤمن بالاخرة ممن هو منها فى شك)

سبأ/20

یعنی برنامه تسلط شیطان برای آزمایش بشر است که تا چه حد دعوت شیطان را اجابت می کند و تا چه اندازه به دعوت رحمان وقع و ارج می نهد. اگر خداوند اجازه نفرماید و رخصت ندهد، شیطان نمی تواند از سواره و پیاده خود سود ببرد، چرا که خداوند می گوید:

(له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امرالله) رعد/11

یعنی هر فردی از افراد بشر، چند تن فرشته نگهبان دارد که از پیش و پس او همانند اسکورت در حرکت هستند، تا او را از بلایا محافظ باشند:

(وهو القاهر فوق عباده ویرسل علیکم حفظة) انعام/61

3. شفای از مرض جذام به این صورت که ایوب دعا کرد و گفت

(ربّ اِنّى مسّنى الضرّ و انت ارحم الراحمین) انبیاء/83

و این دعا هنگامی بود که همسرش با وسوسه شیطان به او تهمت زد که این بلای خانمانسوز در اثر فلان جرم است که مرتکب شده ای و ایوب را دل به درد آمد و گفت: اگر خداوند، براءت مرا از این تهمت مدلل سازد، حد شرعی این تهمت را بر تو خواهم نواخت و در تعقیب این موضوع از خدا درخواست کرد که او را شفا بخشد و خدا به او گفت:

(ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب)

ایوب با پای خود بر زمین کوبید و زمین فرو رفت و چشمه آب حیات، سرد و خنک و گوارا آشکار شد و ایوب از آن آب حیات قدری نوشید که اندرون او ترمیم یابد و در آن چشمه حمام کرد تا زخمهای بدن او شفا یابد و سلولها به حالت طبیعی جوانی بازگردد. و طبیعی است که ایوب پیامبر، عمر دوباره گرفته باشد و جوانی را از سر گرفته باشد، چرا که خاصیت آب حیات بیش از این است.

4. قرآن مجید، به صراحت ضایعات نسل ایوب را مطرح نمی کند، ولی می گوید:

(ووهبنا له أهله و مثلهم معهم رحمة منّا و ذکری لأولی الألباب) ص/41

از این آیه معلوم می شود که فرزندان ایوب در اثر بیماری عفونی از دنیا رفته اند و پس از تجدید حیات و جوانی ایوب، دوباره نطفه همان فرزندان، در صلب ایوب قرار گرفته و تجدید حیات کرده اند و از مادر متولد شده اند، به اضافه چند فرزند دیگر که در جوانی دوم او به او عطا شده اند. 8 شرح بیش تر این موضوع را در کتاب (رجعت) اثر ابن نویسند ملاحظه کنید.

شعیب (علیه السلام)

1. ظاهر آیه کریمه قرآن که می گوید: (والی مدین أحاهم شعیباً) گواهی می کند که (مدین) نام قبیله ای است مانند (والی عاد أحاهم هوداً) و مانند (والی ثمود أحاهم صالحاً) به این معنی که از قوم نوح و یا سایر اقوام و ملل خانواده ای به نام عاد، به منطقه ارم هجرت می کنند و بعد از این يك قرن و دو قرن، قوم عاد، متشکل می شود.

و به همین صورت خانواده ای به نام ثمود به منطقه وادی القری مهاجرت می کنند و پس از چند قرن، قوم ثمود، متشکل می شود. به همین صورت خانواده ای به نام مدین از کنار دریای سرخ عبور می کنند و چون جنگل انبوهی در آن جا مشاهده می

کنند، با بارانهای شدید دائمی و نسیم دریایی، آن جا را برای زندگی انتخاب کرده، ساکن می شوند. قرآن از این جنگل به نام (ایکه) یاد می کند و می گوید:

(كذَّب أصحاب الأيكة المرسلين. إذ قال لهم شعيب ألا تتقون) (شعراء/176-177) و چون می بینند که نیاز به آب شیرین دارند، چاهی حفر می کنند که قرآن از آن به نام (ماء مدین) (قصص/23) یاد می کند. و پس از مدتی که نسل خانواده انبوه می شود، به نام قوم مدین مشهور می شوند و از همین روست که قرآن مجید می گوید: (واذكروا إذ كنتم قليلاً فكثركم) (اعراف/48) و بعدها سرزمین مسکونی آنان به نام شهر مدین باقی می ماند: (واصحاب مدین) (حج/44) (ولمّا توجه تلقاء مدین) (قصص/22) (ثاویاً فی اهل مدین) (قصص/45)

2. شهر مدین در مسیر قافله های تاجران قرار داشت و آن مردم با کم فروشی از یک سو و بی ارزش جلوه دادن کالای دیگران از سوی دیگر و احیاناً راهزنی و اختلاس اموال مردم بیگانه، فساد و تباهی می کردند، و اگر مسافران را از مردم مؤمن تشخیص می دادند، به آزار آنان می پرداختند.

شعیب به آنان گفت: (ای مردم خدا را بپرستید و دست از پرستش بتها بردارید. اینک با ابلاغ رسالت من، آئین روشن و معقولی از جانب خدایان به شما هدیه می شود. بر اساس این آیین الهی، پیمانها را بکنید و ترازو را میزان کنید و کالای مردم را بی ارزش جلوه ندهید و ارزان نخرید و سرزمین شما که با خیر و خوبی و صلاح قرین است، آن را به فساد و تباهی نکشید و مردم مؤمن را به خاطر صلاح و عفت تهدید مکنید و آزار مدهید و از فرجام کار مفسدان بترسید که مانند قوم نوح و قوم هود و قوم صالح به عذاب الهی دچار شوید. بویژه از سرنوشت قوم لوط که شما با آنان در فساد و راهزنی هماهنگ شده اید، و حتی از نظر تاریخ یعنی از نظر زمان و مکان با آنان فاصله چندانی ندارید) (اعراف/84-85) از این رو مراقب اعمال خود باشید و دست از تباهی در اموال و پرستش بتها بردارید که عذاب قوم لوط بر شما نازل نشود.

عذابی که بر قوم صالح و قوم لوط نازل شد، یک سنگ آسمانی بود که با غرشی مهیب بر سر آنان نازل شده بود، و لذا قوم شعیب گفتند:

(فأسقط علينا كسفاً من السماء إن كنت من الصادقين) شعراء/188

اگر راست می گویی، سنگی از آسمان بر سر ما فرو انداز.

3. قرآن مجید در سوره اعراف می گوید:

(فأخذتهم الرجفة فأصبحوا فی دارهم جاثمین) اعراف/91، عنكبوت/37

باز در سوره هود می گوید:

(واخذت الذین ظلموا الصیحة فأصبحوا فی دیارهم جاثمین) هود/95

این مانند عذاب قوم لوط و عذاب قوم صالح است که شرح آن گذشت و چگونگی آن چنین است که سنگی از آسمان فرو افتد که غرشی عظیم ایجاد کند و زمین منطقه را به شدت بلرزاند. مردم با وحشت صدا، خرد خود را از کف بدهند و مبهوت شوند و سقف و دیوار خانه ها بر سر آنان فرو افتد و فرصت نیابند که فرار کنند، جز آن که برای فرار، بر سر زانو برخاسته باشند و سقف بر سر آنان فرو ریخته باشد و این است معنی (جاثمین) به زانو درآمدگان.

4. محل فرو افتادن این سنگ، داخل جنگل بود و در اثر آتش گرفتن جنگل، آتشی عظیم با دودی غلیظ و سیاه بر سر شهر سایه افکن شد و بارانی از خاشاک و خاکستر بر سر آنان فرو بارید. این گونه عذاب، شباهت کاملی دارد با عذاب دوزخ که به تعبیر قرآن (عذاب یوم عظیم) 9 است. قرآن مجید درباره عذاب دوزخ می گوید

(إنا أعتدنا للظالمین ناراً أحاط بهم سرادقها) کهف/29

و نیز می گوید: (إنها علیهم مؤصدة. فی عمد ممددة) (همزه/8-9) که در کره دوزخ، مانند سیاره زهره، گازها به آسمان متصاعد می شود و تا به جو بالا نرسد، مشتعل نمی گردد و گویا آتش را مانند خیمه ای سیاه بر سر کره زهره طناب کشیده اند و سایبان کرده اند. قرآن مجید این نکته را در سوره شعراء یاد آور می شود:

(كذَّب أصحاب الأيكة المرسلين. إذ قال لهم شعيب ألا تتقون... أوفوا الكيل ولا تكونوا من المخسرین. و زونا بالفسطاس المستقیم. ولا تبخسوا الناس أشياءهم...)

تا آن جا که می گوید:

(فأسقط علينا كسفاً من السماء إن كنت من الصادقين... فكذبوه فأخذهم عذاب يوم الظلة إنّه كان عذاب یوم عظیم) شعراء/176-189

عذاب يوم الظلة، نام آن عذابی نیست که بر قوم مدین سایه افکند، بلکه مانند آن عذابی است که قرآن مجید گفته است:

(وأصحاب الشمال ما أصحاب الشمال. فی سموم و حمیم. و ظلّ من یحوموم. لآبارد و لاکریم) واقعه/44-41

و نیز گفته است: (لهم من فوفهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل) زمر/16

بنابراین اصحاب ایکه، همان اصحاب مدین می باشند، نه آن که شعیب بردو قوم و دولت مبعوث شده باشد، اول، قوم مدین که با عذاب صیحه و رجفه هلاک شدند، و دوم، اصحاب ایکه که با آتش جنگل هلاکت رسیدند.

5. شعیب به اهل مدین گفت: کم فروشی نکنید و کالای مردم را معیوب نشمارید که ارزان بخرید. سپس گفت:

(بقية الله خیر لکم إن كنتم مؤمنین)

منظور از این بقیه الهی، برکت است. به این معنی که اگر شما مؤمن باشید، خداوند به همان سود اندک و بهره ده درصد و پنج درصد، برکت می دهد که برای نیازهای شما باقی بماند. اگر شما ایمان نداشته باشید، خداوند، شما را به درد و مرض و آفت

مبتلا می کند که سودهای کلان نیز نمی تواند نیازهای شما را برآورده سازد و همواره باید درآمد خود را بی جا و بی مورد خرج کنید ورنجی را هم به جان بخرید. آنچه در عرف مسلمین مشهور شده است و می گویند: (خداوند برکت بدهد)، همین معنی از آن منظور است، زیرا برکت، یعنی بجا ماندن، مانند آبی که از سیل و باران درکوهها جمع می شود و عرب آن را برکه می نامند. پی نوشتها:

1. بحارالانوار، 12/ 44 - 47.
 2. مجمع البیان طبرسی، 4/ 325; بحارالانوار، 12/ 18; تاریخ طبری، 1/ 236; تفسیر قمی / 194.
 3. به جلد 12 بحارالانوار ص 4 و 5 مراجعه شود.
 4. بقره/ 140 ، ابراهیم / 39.
 5. صافات / 101 - 112.
 6. بحارالانوار، 12/ 152 و 147.
 7. تاریخ الخمیسی، 1/ 98.
 8. بحارالانوار، 12/ 372 نقل از ثعلبی.
 9. انعام / 15 ، اعراف / 59 ، یونس / 15 ، نحل / 94 ، شعراء / 135 و 156 ، زمر / 13 ، احقاف / 21.
- نویسنده: محمد باقر بهبودی
منبع: فصل نامه پژوهش های قرآنی